عادل تبریزی، کارگردان فیلم «گیج‌گاه» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

قهرمان پرشور و عدالتخواه می‌خواهیم

صفا جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

بالاخره بعد از چهار سال «گیج‌گاه» اکران شد. فیلمی درباره فیلم‌بازها و ادای دینی به دوره شکوه و نفوذ سینما در جامعه ایران. بسیاری یادمان هست که روزگاری در دورترین شهرستان‌های کشور هم سوت و کف کشیدن مردم در سالن سینما برای قهرمانان فیلم‌ها پدیده‌ای پرتکرار بود؛ آنها می‌دانند که «گیج‌گاه» دراوجه دوره‌ای است. دوره‌ای که همه‌چیز به راحتی در دسترس نبود اما همان قدر هم بود، به‌واقع ارزشمند. دانسته از تلویزیون صبر می‌کردند و گاهی چهار سال منتظر می‌ماندند تا فیلم محبوب‌شان از پرده به ویدئو تکوکلوب برسد. مثل دوره‌ندی سینما و یک زندگی اجتماعی گرم‌تر. بخش قابل توجهی از گفت‌وگوی مسبوط ما با عادل تبریزی درباره همین دوران و تفاوتش با امروز است. او که حالا اولین فیلمش را روی پرده سینما دارد، قبل از اینکه نویسنده یا کارگردان باشد، در مرحله اول یک فیلم‌باز تمام‌عیار و عاشق است. این درمقطع از این گفت‌وگو راجع به سرنوشتی که این فیلمساز جوان در سینمای ایران از سرگذراند، سیستمی که تا به‌حال طی کرده و از این به بعد قصد طی کردنش را دارد و نیز درباره سیستم پخش و توزیع فیلم در ایران صحبت شده است که در ادامه می‌خوانید.

■■■

آقای تبریزی اول یک خط از بیوگرافی شما بیرسم، چون فیلم‌نان طبقی به خود شما، دوره زندگی‌تان و محیطی که در آن بزرگ شده‌اید برمی‌گردد. متولد چه سالی و اهل کجا هستید؟

من متولد خرداد سال ۱۳۶۲ هستم. شهر مشهد.

خواهر و برادر هم دارید؟ علاقه به سینما جفور از محیطی که داخلش بودید به سینما منتقل شد؟

نه، من به‌واسطه مادرم که خودش علاقه‌مند به سینما بود، سینمایی شدم. فیلمی وجود نداشت که با مادرم سینما نرویم. از فیلم «طعم گیلاس» تا فیلم «عقرب» را با مادرم در سینما دیدم، یعنی کاری نداشتیم این فیلم در چه ژانری است و مورد سلیقه ما هست یا نیست.

فیلم‌های ایرانی را بیشتر دوست داشتید؟

سینمای ایران به‌واسطه تاثیر عمیقش در جامعه و اینکه برای کل مردم ایران مهم بود، قطعا بر خانواده من هم تاثیر عمیق‌تری داشته است. بعد سینمای هند و آمریکا تاثیراتی در جامعه ایران داشته‌اند. سینمای ایران مثل الان نبود که از جامعه فاصله داشته باشد. سینما در تاروپود فرهنگی ایران حس می‌شد و نهادینه شده بود. الان این طوری نیست.

در آن دوران سینماروستی در جامعه خیلی بیشتر بود...

بیشتر نبود. تمام جامعه ایران سینما بود. فرهنگ و آداب و سیاست و اقتصاد و مذهب جامعه ایران با سینما پیشتر من را به هیجان می‌آورد. سینما در هاضمه ایران و مردم ایران بود. نه اینکه مردم سینما را دوست داشتند، نه، سینما مثل خود ایران بود و داشت تاثیرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی در جامعه می‌گذاشت. الان مردم می‌توانند سینما را دوست داشته باشند یا سریال‌های نمایش خانگی را دوست دارند اما تولیدات تا فاصله زیادی دارند. من کلا آدم پرشور و هیجانی بودم و نسبت به همه چیز این طور بودم. اما سینما بیشتر من را به هیجان می‌آورد. من نه به سینما می‌رفتم، نه‌تنها فامیل و دوستان را دور خودم جمع می‌کردم و فیلم را از زاویه خودم برایشان تعریف می‌کردم. هیچ فیلمی نبود که تعریف کنم و عین فیلم‌باید باشد. باید پایانش را تغییر می‌دادم، مثلا یک فیلم به نام «قهرمان» بود که آقای هاشم‌پور در آن بازی می‌کرد. پوستر فیلم کلوزآپ آقای هاشم‌پور بود با یک سر شیر. یک فیلم خانوادگی ملودرام بود و اکشن نداشت. آن موقع که رقتیم فیلم را دیدیم، متوجه شدیم جمشید هاشم‌پور از آن تولیدات سینماییی قبلی فاصله گرفته‌اند و من با خودم گفتم الان باید چه چیزی نسبت به آنها فاصله بگیرد. دخترخاله و پسرخاله‌ها و دوستان را جمع کردم و به آنها گفتم فیلم درباره یک قهرمان کشتی است که به خاطر اینکه شاگردان باشگاهش راقوی کند، یک شیر یا آن مبارزه می‌آورد و می‌گوید با آن مبارزه کنید. هرکسی با آن مبارزه کند و برنده شود، به تیم ملی می‌رود. همه در مبارزه شکست می‌خورند و خود جمشید هاشم‌پور با شیر گلاویز شده و او را شکست می‌دهد و به تیم ملی می‌رود. همه رفتند و دیدند از این قصه خبری نیست. شاید بخش عمده‌ای از فروش آن فیلم در مشهد، به‌واسطه داستان سرایی‌ای بود که من برای آن فیلم کردم.

فیلم‌های ایرانی را با چه ژانری دوست داشتید؟

اتفاقا در شهرهای مختلف ایران شاید امثال این فرد را دیده‌ایم، مثلا یک فرد استاد دانشگاه یا پزشک یا روحانی معمم است و این کاراکتر کمونگ فن تدریس می‌کند. اگر متاقفین بود که جمع نمی‌شد اما متاقفین می‌نماید درحالی‌که نیست.

بله، این از شوربختی حال آدمی است که علاقه‌مندی‌های خودش را پیدا می‌کند، مثلا شاید من به چیزی علاقه داشته باشم که به سینما ربطی نداشته باشد اما به همین اندازه آن را دوست داشته باشم، مانند حقه دامپزشکی که برای من به اندازه سینما جذاب و حیرت‌انگیز است.

> متاسفانه انگار قهرمان از سینمای ایران گرفته شد اما هنوز سینمای آمریکا و دنیا به قهرمان توجه می‌کند. هنوز خبر می‌آید که می‌خواهند سریال راکی را بسازند، یعنی هنوز دارند به اسطوره‌های سینمای اکشن‌شان توجه می‌کنند اما ما می‌گوییم دوره‌اش تمام شده است؛ حتی در فیلم «شهر موش‌ها» یا «گربه آوازه‌خوان» هم قهرمان داشتیم و قهرمان فقط مختص سینمای اجتماعی و اکشن نبوده، یعنی بچه‌ها وقتی که «دزد عروسک‌ها» را می‌دیدند که بچه‌ها بر خورخور پیروز شدند، تماشاگر کودک کیف می‌کرد. به هردلیلی که از سینمای ایران قهرمان حذف شد، یعنی مسئولی این سیاست را تعیین کرد یا تهیه‌کنندگان این را رقم زدند یا هرانتفاق دیگری که باعث این شد، سر سینمای ایران بلا آورد. درواقع سینمای ایران هنوزهم به قهرمان و فیلم‌هایی که از شور و از عدالتخواهی صحبت کند، احتیاج دارد

پس این مرد ایرانی است؟

بله، یک مرد ایرانی درست. حسن خشنود در جامعه الان به‌دلیل مشکلات اقتصادی و معیشتی رنگ‌وبویش شبیه حسن خشنود اوایل فیلم می‌شود، یعنی مرد ایرانی که پایبند اصول اخلاقی و انسانی است و حتی می‌پذیرد در مقابل کاراکتر مرتضی (سرویس صحت) چه کار کند. اینقدر مرد درستی است که اگر اخلاق همه ما و هر آدم زحمتکشی با اصلا عادل تبریزی بعد از این همه سال کار کردن در سینما و تلاش و مقاست‌سال عمر گذاشتن برای فیلم «گیج‌گاه»، هنوز دگیر مسائل اقتصادی هستیم و چشم‌اندازی برای آینده نداریم، درست مانند همان حسن خشنود هستیم که دارم خودم را درآینه شکسته نگاه می‌کنم. همه ما همین هستیم. در این شهر مردان زیادی هستند که دگیر مسائل معیشتی هستند اما درون‌شان یک حسن خشنود وجود دارد.

یعنی خودش را سرکوب کرده است.

بله، همه ما درست داریم در زندگی قهرمان باشیم اما به بدل قهرمان تبدیل شده‌ایم. من، دوست دارم قهرمان زندگی شخصی خودم باشم و ایده‌آل‌هایی برای زندگی شخصی‌ام داشته باشم، حتی در تشکیل خانواده و روند امیدم نسبت به حیات و زندگی‌ام اما چرا نمی‌توانم؟ انگار اینجاست که «گیج‌گاه» تو را در مقابل امروز و گذشته‌ات قرار می‌دهد. من واقعا سعی کردم یک طبرنه به گیج‌گاه ضاخطب بزنم. حسن خشنودی که شکل و شمایل اساطیری قهرمان دارد، در پایان در تکوجه محو می‌شود.

مرتضی از کجا می‌آید؟

«گیج‌گاه» یک فیلم درونی و از تاروپود خود من است. بخشی از مرتضی از خودم هست، بخشی از او از پدرم هست و بخشی از آن از معلمم هست. اینها شخصیتی افسانه‌ای بود که مثلا با ضربه‌ای یک گاو را کشته بود.

بله، من خاصیت‌هایی را خریدم برای تبدیل‌کردن فیلمنامه. درباره آقای اویما که خواندم، دیدم چه کاراکتر عجیب، حماسی و بزرگی دارند. از همان کدهای شخصیتی برای کاراکتر حسن خشنود استفاده کردم که آقای بهداد بازی کردند.

کاراکتر حسن از کجا می‌آید؟

خیلی سال قشنگی است اما جواب دادن به آن برای من سخت است. حسن از تمام درستی ذات مردانه و انسانی خود مردم ایران و مردهای ایرانی می‌آید. حسن خشنود آدم زلال و درست و رو به جلویی است. آدمی است که دلسوز است و می‌خواهد روی شاگردانش تاثیر خوب بگذارد. اهل ادبیات و خانواده است و آدم سلامتی است. این آدم و خدا عهدشان است. من با خودم خیلی از مردها و آدم‌ها را مرور می‌کنم، ما هرکدام در ذات‌مان شاید یک حسن خشنود هست و دوست داریم این شکلی زندگی کنیم و تاثیرگذار باشیم اما می‌بینیم که در فضا، فیلم «گیج‌گاه» حسن خشنود سکانس یک، با حسن خشنود سکانس دو در چه تقابلی است. یک آدمی که در درون زندگی خودش می‌خواهد قهرمان و تاثیرگذار باشد، می‌بینید که چه مسیری برایش به وجود می‌آید.

تناقضاتی می‌بینم که در زیست‌مان هم دیدیم، مثلا صلوات برای سلاطین روح اویما فرستادن یا در بعضی فیلم‌ها مثل «فرش قرمز» رضا عطاران، بحثی می‌شود که در آن می‌بینیم آن فیلمساز ایرانی، پایبندی به بعضی اصول راتحت هر شرایطی دارد و به او اشاره می‌کنم چون تیپ‌های یک عشق سیاست ایرانی است. جاهایی این تیپ را می‌بینیم. یک ایرانی که به بعضی اصولش پایبند است و یک‌سری شوربندی‌هایی هم دارد. حسن خشنود از یک طرف معلم ادبیات است و از طرفی کارائه درس می‌دهد و از طرفی پژوهش کرده و خلاصه اینها ویژگی‌های به نظر متناقضی می‌آیند؛ البته ما می‌توانیم بفهمیم که اینها چطور در یک مرد جمع شده‌اند، چون خودمان ایرانی هستیم.

مشکلات ایران و آنچه دردل اجتماع ماست ازکمرنگ شدن حوزه سینماست. وقتی سریال «خانه سبز» پخش شد مردهای ایرانی تغییر کردند و حیلی‌ها فهمیدند که باید به زن‌شان بگویند دوست دارم. این سریال، بر روابط سبز عاشقانه زن و مردهای ایرانی آن موقع اثر گذاشت. از لحاظ اخلاقی این کارکرد فیلم و سینماست. وقتی مرتضی به حسن خشنود می‌گوید بگذار یکی توی گوشت بزنم (که جاوی پسرم سربلند شوم)، این یعنی چه؟ همین پدر زندان‌رفته هم این را از دل همان فیلم «گوزن‌ها» که در آن هرویین جاسازکرده، آموخته است.

آن فیلم‌ها حامل مرامی برای دهه‌های خودشان بودند.

سینما از دهه ۴۰ تا پایان دهه ۷۰ همین بوده. خود فیلم‌های محمدعلی فردین، بزرگ سینمای ایران که روحش شاد باشد، تاثیر انسانی، عدالتخواهی و جوانمردی زیادی روی نسل جوان آن زمان داشت. مرتضی هم از دل آن فیلم آمده تا همزادپنداری انسانی دارد. من در جایگاه یک مسئول مملکت نیستم اما هر چقدر ارتباط مردم با سینما و فرهنگ و هنرمندان‌شان کمرنگ‌تر بشود، اوضاع‌مان این طور می‌شود که می‌گوییند این شور از جامعه ایران رفته! الان اصطلاح «شیاد» خیلی رایج شده است، مثلا فیلم «بمب؛ آقای پیمان معادی» هم که یک فیلم تورنتاکیک است، با اینها فرق دارد. کلاس‌هر یز از ناشناخته است از فضای الان. همیشه فکر می‌کردم که اگر من فیلم سینمایی بسازم و فیلم‌م اکران شود، خوشحال‌ترین آدم روی زمین هستم؛ یعنی از روز اول، من عاشق فیلمنامه «گیج‌گاه» بودم و به این فیلم عرق حسی داشتم، ولی جالب است که خوشحال نیستم. فقط شور دارم که مردم بروند فیلم را ببینند. شور برای

منظورم از تیپ یعنی اینکه بر یک‌سری از مردهای ایرانی دلالت دارد، یعنی جزئی و انمیزه نیست.

بله، اما کاراکتر شاخ‌دیو تیپ‌کلان و تیپ است و ما به‌سمت هیچ چیزی برای شخصیت شاخ‌دیو نباید برویم؛ اگر اکامران باختر، فتحعلی اویسی، رضا طوفان، نرسی گرگیا، منوچهر صارمی، مجید میرزاییان، ایلوش خوشه‌پا و بعضی از همزادپنداری که بدهن‌ها در تاریخ سینما هستند و حتی بهداد فیلم «دزد عروسک‌ها» یعنی خودخور است. نام‌می‌برم که یادتان بیاید. اینها را می‌ریختیم روی هم تا خروجی آن شاخ‌دیو بشود.

من باد و بچاق و لاغرم، هم حتی اقدام.

اصلا دارم می‌گویم بچه‌ها در همین فضای خاکستری، این سیبیلی که برای بهزنگ گذاشته شد، ناخودآگاه را یک ذهنیتی از خودخور «دزد عروسک‌ها» آمد.

درست است که فیلم شما شخصی است اما با فیلم شما می‌توان یک روانشناسی اجتماعی کرد، یعنی روانکاوی یک نسل ویک دهه را با همه خاطراتش و چیزهایی که برایش جالب بوده و پس زده انجام داد. اگر کسی به شما بگوید این فیلم نوستالژیک است، می‌پذیرید؟

بااین واژه از اول خود خیلی مخالف بودم. من هدفم نبود که فیلمی نوستالژیک بسازم. اصلا دوست نداشتم چنین فیلمی بسازم که فقط بگویم گذشته این است و باگذشته بخندم و حسرت بخورم. خامه بهداد هم گفت اگر این فیلم هدفش یک فیلم نوستالژیک باشد، من بازی نمی‌کنم. حامد وقتی فیلمنامه را خواندم و با هم حرف زدیم، معتقد بود این فیلم برای جامعه الان دارد کار می‌کند. از دریچه نگاه حسن خشنود ما داریم حرف اجتماعی روز می‌زنیم.

یعنی فقدان‌هایمان را به رویمان و یادمان می‌آوریم؟

از دریچه گذشته به امروز خودت نگاه می‌کنی، یعنی همین چیزهایی که با هم مرور کردیم؛ مثل اپارات، مهتاب دو سال است که طلاق گرفته. شهرزاد نان‌رفته، موادفروش و ترسوی بزدل او در زندان است اما او بلند می‌شود و به زندان می‌رود و به ابعاد از دو سال به عنوان پدر به‌اتمی این احترام می‌گذارد. این حرکت حرکتی قدیمی و نوستالژیک نیست. اتفاقا در فیلم «گیج‌گاه» اخلاق، احترام او همه به هم، ایثار و عشق شبیه به چه کسی دارای ازدواج می‌کند، می‌گوید معلم است، باشگاه کارائه هم دارد. جمله باشگاه کارائه هم دارد را یک جوری با حیا می‌گوید که زیاد توی سر این مرد نخورد؛ به نظرم اینجا باران کوثری شاهکار بازی کرده. حرمت کسی که زندگی اش را تباه کرده، نگه می‌دارد. همین می‌تواند تلنگری برای جامعه امروز باشد، یک کارگرد اجتماعی برای هم ایثار می‌کنیم؟ چقدر حاضریم درمقابل هم برای یک آدم دیگر یک سیلی بخوریم؟ الان یک زن و شوهر بعد یک سال که از هم طلاق می‌گیرند، خاندان و خانواده مرد وزن شدت‌ا بحث‌های دیگر. الان من اگر بخواهم قصه‌ای اجتماعی با شرایط حال حاضر بنویسم، می‌بینم چقدر از جنس مردم عقب هستیم؛ مردم نسبت به همه چیز آگاه‌تر هستند و چشم‌شان پر به واقعیت‌ها بازتر است. الان سینما چه کار می‌تواند بکند که از جامعه بتواند جلوتر باشد؟ قبلا من دستیار کارگردان بودم؛ مثلا در فیلم «لاتاری» ما در تجریش دوربین می‌گذاشتیم، نوید محمدزاده می‌آمد و یک پلان می‌گرفتیم، بهرام افشاری و اینها می‌دویدند لاله‌ای مردم. بواشکی این فیلم را می‌گرفتیم و می‌رفتیم. این فیلم، فیلمی جدید است اما با اینکه زیاد از آن نگذشته، الان شما یک دوربین در پیاده‌رو بگذارید و مثلا به نوید محمدزاده بگویید پیا سریع برو از شهر و بیرو به نظر شما این تصویر قابل پخش است؟ من فیلمساز از همان تصویر واقعیت پیاده‌رو و کف خیابان عقب‌تر هستم.

جامعه ما از آن شورمندی فاصله گرفته و مکانیکی شده و زندگی‌های رقابتی داریم که یک هفته کار نکنیم، از رفیق و همسایه‌مان عقب می‌افتیم. چنین شرایطی بر ما سوار شده و یک مقدار از آن آدم‌ها فاصله گرفتیم.

وقتی سریال «خانه سبز» پخش شد مردهای ایرانی تغییر کردند و حیلی‌ها فهمیدند که باید به زن‌شان بگویند دوست دارم. این سریال، بر روابط سبز عاشقانه زن و مردهای ایرانی آن موقع اثر گذاشت. از لحاظ اخلاقی این کارکرد فیلم و سینماست. وقتی مرتضی به حسن خشنود می‌گوید بگذار یکی توی گوشت بزنم (که جاوی پسرم سربلند شوم)، این یعنی چه؟ همین پدر زندان‌رفته هم این را از دل همان فیلم «گوزن‌ها» که در آن هروئین جاسازکرده، آموخته است.

هنوز هم جذب؟ فوتبال و سینما برای طبقات پایین‌تر است اما آن فکر نمی‌کنم این طور باشد. این به خاطر نبود قهرمان است. قهرمان برای مردم جنوب شهر است.

درک مردم طبقات پایین‌تر از سینما بالاتر است. الان باز هم من گل‌زایک‌سری فیلم‌وارمی‌کنم، می‌بینم فیلم‌های که به طبقات پایین علاقه پرداخته‌اند طبیعتش بیشتر از فیلم‌های لاکچری‌مان است.

متظرم نگاه طبقه متوسطی است؛ فیلمسازان امروز ما حتی اگر به روستا بروند، نگاه‌شان همان نگاه طبقه متوسطی به روستا است، منتها بچه‌های جنوب شهر ما دارند با دوست دارند؛ هرچند تمام کارهایش روی کاغذ خلط است.

این یک مسیر اشتباهی است که ایران سال‌هاست طی کرده. همین الان اگر فیلمی اکشن بسازیم، خیلی خوب است. مثلا فیلم «لایه‌های درونی»، من این فیلم را دیدم اما با وقتی شنیدم کسی رفته فیلمی اکشن ساخته، گفتم دمش گرم! آفرین! حالا این فیلم قوی یا ضعیف باشد، فرقی نمی‌کند. حرفی که شما زیاد می‌شنوید این است که دوره قهرمان داشتن در فیلم‌ها تمام شده. دوره این بازیگر در یک نفر جمع شده و مرتضی شده‌اند. مرتضی مرد بزرگی است. اینکه تو به بچه‌ات بگویی مادرت با خوبکسی ازدواج کرد، این رفتار ایثار بزرگی است. پولی که به دست بچه‌اش می‌دهد، پول حلالی است و آن پول را برای زندگی حسن خشنود می‌دهد؛ حتی مرتضی به شکلی دیگر مردی درست است اما به‌ظاهر نیست! اصلا خود کاراکتری که بهزنگ علوی به‌نظرم درخشان هم بازی کرده، بدمن فیلم است؛ البته شاخ‌دیو بدمن جامعه نیست. همان آدم با دو هم از دل فیلم‌ها بیرون آمده و شبیه آدم بد فیلم‌هاست.

شاید کاراکتر حسن و مرتضی نزدیکی باشند اما به‌نظر می‌رسد که واقعی هستند. غلوشده‌ای از چیزی واقعی هستند. شاخ‌دیو کاملا مشخص است که فیلمیک است.

درمورد به خصوصی کاراکتر حسن خشنود و حالا مرتضی با نظر شما مخالفم و به نظرم اصلا تیپیکال نیستند. خشنود به نظرم شخصیتی است که این همه تاروپودش دارم می‌بینید، از خانواده‌اش می‌شنوید، از سبک زندگی‌اش می‌بینید، از علاقه‌اش، از پژوهشی که کرده، از شکل برخوردش در آن کافه که اولین کافه‌ای است که با مهتاب فرار گذاشته؛ حتی نگاه اقتصادی او با پدره‌های ماشینش.

جامعه ما از آن شورمندی فاصله گرفته و مکانیکی شده و زندگی‌های رقابتی داریم که یک هفته کار نکنیم، از رفیق و همسایه‌مان عقب می‌افتیم. چنین شرایطی بر ما سوار شده و یک مقدار از آن آدم‌ها فاصله گرفتیم.

مشکلات ایران و آنچه دردل اجتماع ماست ازکمرنگ شدن حوزه سینماست.

پس این مرد ایرانی درست. حسن خشنود در جامعه الان به‌دلیل مشکلات اقتصادی و معیشتی رنگ‌وبویش شبیه حسن خشنود اوایل فیلم می‌شود، یعنی مرد ایرانی که پایبند اصول اخلاقی و انسانی است و حتی می‌پذیرد در مقابل کاراکتر مرتضی (سرویس صحت) چه کار کند. اینقدر مرد درستی است که اگر اخلاق همه ما و هر آدم زحمتکشی با اصلا عادل تبریزی بعد از این همه سال کار کردن در سینما و تلاش و مقاست‌سال عمر گذاشتن برای فیلم «گیج‌گاه»، هنوز دگیر مسائل اقتصادی هستیم و چشم‌اندازی برای آینده نداریم، درست مانند همان حسن خشنود هستیم که دارم خودم را درآینه شکسته نگاه می‌کنم. همه ما همین هستیم. در این شهر مردان زیادی هستند که دگیر مسائل معیشتی هستند اما درون‌شان یک حسن خشنود وجود دارد.

یعنی خودش را سرکوب کرده است.

بله، همه ما درست داریم در زندگی قهرمان باشیم اما به بدل قهرمان تبدیل شده‌ایم. من، دوست دارم قهرمان زندگی شخصی خودم باشم و ایده‌آل‌هایی برای زندگی شخصی‌ام داشته باشم، حتی در تشکیل خانواده و روند امیدم نسبت به حیات و زندگی‌ام اما چرا نمی‌توانم؟ انگار اینجاست که «گیج‌گاه» تو را در مقابل امروز و گذشته‌ات قرار می‌دهد. من واقعا سعی کردم یک طبرنه به گیج‌گاه ضاخطب بزنم. حسن خشنودی که شکل و شمایل اساطیری قهرمان دارد، در پایان در تکوجه محو می‌شود.

مرتضی از کجا می‌آید؟

«گیج‌گاه» یک فیلم درونی و از تاروپود خود من است. بخشی از مرتضی از خودم هست، بخشی از او از پدرم هست و بخشی از آن از معلمم هست. اینها

ادامه در صفحه ۱۳

به دهه ۸۰ می‌رسیم، کم‌کم فرم فیلمی از فیلمسازی جو غالب و مسلط می‌شود که با قهرمانان مشکل دارد، یعنی اصلا علیه قهرمان است. دیگر آخرش این را می‌گوید که ما با قهرمان مشکل داریم و آدم‌ها باید کسی را قضاوت کنند اما قهرمان فراهجتر قضاوت می‌کند، یعنی جایی که مردم عادی خشک‌شان می‌زند و نمی‌دانند چه کنند، او تصمیم می‌گیرد؛ حالا در هر زمینه‌ای. به دهه ۹۰ که می‌رسیم، باز این چیز باز است و البته با آمدن سینمای تجاری فرم دیگری می‌شود. از ۱۴۰۰ به این طرف فیلمسازانی تقریبا هم‌سن شما زیاد داریم که نسل جدید هستند. سینمایی با این اندازه‌اند که در آن عدالت‌خواهی را به یک نحوی مشخص است که دغدغه برای کسانی که هم‌نسل من و شما هستند، عدالت است. شما از وقتی که می‌خواهید وارد سینما شوید احتمالا به‌صورت پیش‌فرض به یک‌سری مسائل فکر کردید. تفاوت دهه‌ای که فیلم را در آن اولین تا به حال در این بستر چرا اینقدر ما فرق کردیم؟

متاسفانه انگار قهرمان از سینمای ایران گرفته شد اما هنوز سینمای آمریکا و دنیا به قهرمان توجه می‌کند. هنوز خبر می‌آید که می‌خواهند سریال راکی را بسازند، یعنی هنوز دارند به اسطوره‌های سینمای اکشن‌شان توجه می‌کنند اما ما می‌گوییم دوره‌اش تمام شده است؛ حتی در فیلم «شهر موش‌ها» یا «گربه آوازه‌خوان» هم قهرمان داشتیم و قهرمان فقط مختص سینمای اجتماعی و اکشن نبوده، یعنی بچه‌ها وقتی که «دزد عروسک‌ها» را می‌دیدند که بچه‌ها بر خورخور پیروز شدند، تماشاگر کودک کیف می‌کرد. به هردلیلی که از سینمای ایران قهرمان حذف شد، یعنی مسئولی این سیاست را تعیین کرد یا تهیه‌کنندگان این را رقم زدند یا هرانتفاق دیگری که باعث این شد، سر سینمای ایران بلا آورد. درواقع سینمای ایران هنوزهم به قهرمان و فیلم‌هایی که از شور و از عدالتخواهی صحبت کند، احتیاج دارد

آقای تبریزی اول یک خط از بیوگرافی شما بیرسم، چون فیلم‌نان طبقی به خود شما، دوره زندگی‌تان و محیطی که در آن بزرگ شده‌اید برمی‌گردد. متولد چه سالی و اهل کجا هستید؟

من متولد خرداد سال ۱۳۶۲ هستم. شهر مشهد.

خواهر و برادر هم دارید؟ علاقه به سینما جفور از محیطی که داخلش بودید به سینما منتقل شد؟

نه، من به‌واسطه مادرم که خودش علاقه‌مند به سینما بود، سینمایی شدم. فیلمی وجود نداشت که با مادرم سینما نرویم. از فیلم «طعم گیلاس» تا فیلم «عقرب» با مادرم در سینما دیدم، یعنی کاری نداشتیم این فیلم در چه ژانری است و مورد سلیقه ما هست یا نیست.

فیلم‌های ایرانی را بیشتر دوست داشتید؟

سینمای ایران به‌واسطه تاثیر عمیقش در جامعه و اینکه برای کل مردم ایران مهم بود، قطعا بر خانواده من هم تاثیر عمیق‌تری داشته است. بعد سینمای هند و آمریکا تاثیراتی در جامعه ایران داشته‌اند. سینمای ایران مثل الان نبود که از جامعه فاصله داشته باشد. سینما در تاروپود فرهنگی ایران حس می‌شد و نهادینه شده بود. الان این طوری نیست.

در آن دوران سینماروستی در جامعه خیلی بیشتر بود...

بیشتر نبود. تمام جامعه ایران سینما بود. فرهنگ و آداب و سیاست و اقتصاد و مذهب جامعه ایران با سینما پیشتر من را به هیجان می‌آورد. سینما در هاضمه ایران و مردم ایران بود. نه اینکه مردم سینما را دوست داشتند، نه، سینما مثل خود ایران بود و داشت تاثیرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی در جامعه می‌گذاشت. الان مردم می‌توانند سینما را دوست داشته باشند یا سریال‌های نمایش خانگی را دوست دارند اما تولیدات تا فاصله زیادی دارند. من کلا آدم پرشور و هیجانی بودم و نسبت به همه چیز این طور بودم. اما سینما بیشتر من را به هیجان می‌آورد. من نه به سینما می‌رفتم، نه‌تنها فامیل و دوستان را دور خودم جمع می‌کردم و فیلم را از زاویه خودم برایشان تعریف می‌کردم. هیچ فیلمی نبود که تعریف کنم و عین فیلم‌باید باشد. باید پایانش را تغییر می‌دادم، مثلا یک فیلم به نام «قهرمان» بود که آقای هاشم‌پور در آن بازی می‌کرد. پوستر فیلم کلوزآپ آقای هاشم‌پور بود با یک سر شیر. یک فیلم خانوادگی ملودرام بود و اکشن نداشت. آن موقع که رقتیم فیلم را دیدیم، متوجه شدیم جمشید هاشم‌پور از آن تولیدات سینماییی قبلی فاصله گرفته‌اند و من با خودم گفتم الان باید چه چیزی نسبت به آنها فاصله بگیرد. دخترخاله و پسرخاله‌ها و دوستان را جمع کردم و به آنها گفتم فیلم درباره یک قهرمان کشتی است که به خاطر اینکه شاگردان باشگاهش راقوی کند، یک شیر یا آن مبارزه می‌آورد و می‌گوید با آن مبارزه کنید. هرکسی با آن مبارزه کند و برنده شود، به تیم ملی می‌رود. همه در مبارزه شکست می‌خورند و خود جمشید هاشم‌پور با شیر گلاویز شده و او را شکست می‌دهد و به تیم ملی می‌رود. همه رفتند و دیدند از این قصه خبری نیست. شاید بخش عمده‌ای از فروش آن فیلم در مشهد، به‌واسطه داستان‌سرایی‌ای بود که من برای آن فیلم کردم.

با ورزش‌های رزمی هم رابطه داشتید؟

فیلم‌های آن دوران این شور را برای ورزش به وجود می‌آورد و چقدر جذاب بود که وقتی سینمای آن دوران مانند فیلم‌باب‌ای‌های وحشی با «جانمور» یا «پرواز از اردوگاه» را می‌دیدید، به ورزش و سرعت علاقه‌مند می‌شدید. این از تاثیرات ورزشی و فرهنگی سینما در جامعه است. بچه‌های مدرسه وقتی رفتند این فیلم‌ها را دیدند، ثبت‌نام کیوکوشین و تکواندو بالا رفت. از تمام آن مربیان زمان سوال کنید. علاقه‌ای که نسل ما به بوکس و ورزش‌های رزمی داشت به این خاطر بود. من خودم ورزش کاراته را رفته بودم اما با سوسای اویما مثل فیلمنامه «گیج‌گاه» آشنا شدم، نه اینکه از قدیم در ذهنم باشد.

ادامه در صفحه ۱۳

یا این فیلم تمام شده؟ چه دوره‌ای؟ ما به سینما به چشم بیماری سرما خوردگی نگاه کردیم که دوره‌اش تمام شده! یک چیزی که برای من جذاب است و سینمای ایران متاسفانه ندارد، ما صندلی نگه نمی‌داریم یعنی الگویی برای سینما. بازیگری در دوره‌ای موفق بوده و حالا افول کرده، می‌گوییم دوره او هم تمام شد و جایگاهش رانگه نمی‌داریم. آن زمان به‌واسطه آقای هاشم‌پور چرخه اقتصادی سینماها و تهیه‌کننده‌ها چقدر چرخیده؟ چه حجمی از مردم به‌واسطه نام او به سینما رفتند؟ آیا جایگاه و قدر و منزلت ایشان در شرایط امروز ایران این باید باشد؟ آیا ما باید برای ایشان تیتر بزنیم «بازیگر اکشن سینمای ایران»؛ این جایی است که صندلی را حفظ نکردیم. مگر ایشان فقط بازیگر اکشن سینمای ما بود؟ ایشان اگر در فیلم «میم مثل مادر» یا در فیلم «پرده آخر» بازی می‌کرد، مگر نقش اکشن داشته؟ واژه‌ها و تعابیر غلط باعث عدم حفظ جایگاه افراد شده است.

بحث من خود سینماگران نیست. می‌خواهم بگویم آن طیف و طبقه‌ای از جامعه که می‌توانست مخاطب اصلی سینما باشد، از سبد مخاطبان حذف شده و دیگر کسی برای سلیقه او فیلم نمی‌سازد. شما اگر در مورد فوتبال با کسی هم بگویید که فقط از زنگ به بالابرگزار می‌شود و این کار را سال‌ها ادامه دهید، درواقع فوتبال را نابود کرده‌اید. شاید جای پیلیارد یا حتی شطرنج همان جاست. اما یک سری چیزها برای یک طیف و طبقه دیگر است. عدالتخواهی یا قهرمان، بیشتر دغدغه اقشار طبقه پایین است. شاید کسی که در طبقه دیگری زندگی می‌کند، دغدغه‌های دیگری داشته باشد؛ فیلم «گیج‌گاه» نیست که بگوییم من کاش این را برایم دیگری درباره سینما بسازد. من دوسال است که کار نکردم. من هشت سال بابت فیلم «گیج‌گاه» وقت صرف کردم اما اگر به شما بگویم چقدر از بابت این فیلم پول در جیب من آمده، به من می‌خندید! پس آن‌آن هویتی که عادل تبریزی در فیلم کوتاهش تجربه کرده و سلیقه خودش را جلو برده، حالا فیلمی که می‌خواسته راساخته است. بخشی از مرتضی از خودم هست، بخشی از او از پدرم هست و بخشی از آن از معلمم هست. اینها شخصیتی افسانه‌ای بود که مثلا با ضربه‌ای یک گاو را کشته بود.

شاید کاراکتر حسن و مرتضی نزدیکی باشند اما به‌نظر می‌رسد که واقعی هستند. غلوشده‌ای از چیزی واقعی هستند. شاخ‌دیو کاملا مشخص است که فیلمیک است.

درمورد به خصوصی کاراکتر حسن خشنود و حالا مرتضی با نظر شما مخالفم و به نظرم اصلا تیپیکال نیستند. خشنود به نظرم شخصیتی است که این همه تاروپودش دارم می‌بینید، از خانواده‌اش می‌شنوید، از سبک زندگی‌اش می‌بینید، از علاقه‌اش، از پژوهشی که کرده، از شکل برخوردش در آن کافه که اولین کافه‌ای است که با مهتاب فرار گذاشته؛ حتی نگاه اقتصادی او با پیدره‌های ماشینش.

منظورم از تیپ یعنی اینکه بر یک‌سری از مردهای ایرانی دلالت دارد، یعنی جزئی و انمیزه نیست.

بله، اما کاراکتر شاخ‌دیو تیپ‌کلان و تیپ است و ما به‌سمت هیچ چیزی برای شخصیت شاخ‌دیو نباید برویم؛ اگر اکامران باختر، فتحعلی اویسی، رضا طوفان، نرسی گرگیا، منوچهر صارمی، مجید میرزاییان، ایلوش خوشه‌پا و بعضی از همزادپنداری که بدهن‌ها در تاریخ سینما هستند و حتی بهداد فیلم «دزد عروسک‌ها» یعنی خودخور است. نام‌می‌برم که یادتان بیاید. اینها را می‌ریختیم روی هم تا خروجی آن شاخ‌دیو بشود.

من باد و بچاق و لاغرم، هم حتی اقدام.

اصلا دارم می‌گویم بچه‌ها در همین فضای خاکست